

خودکشی است. از این رو، در مکاتبی که مبنای خود را بر اصالت احساس انسانی گذاشته‌اند، به خلاف آموزه‌های عمدهٔ ادیان ابراهیمی و شرقی و حتی برخی مکاتب اخلاقی دیگر، نه تنها رنج موجبات رشد اخلاقی را فراهم نمی‌کند و فضیلت نیست، بلکه رهایی از رنج‌ها یک نوع فضیلت اخلاقی محسوب می‌شود. در این رویکرد هم منظور از رنج صرفاً رنج جسمی یا مادی نیست، بلکه ممکن است رنج‌های ناشی از بیماری‌های روانی، مانند افسردگی، باشد، چنان‌که دیوید هیوم در «رساله‌هایی دربارهٔ خودکشی و بی‌مرگی روح» سال خوردگی، بیماری و بدبختی‌های دیگری را که موجب زندگی مصیبت‌بار فرد می‌شود عاملی برای توجیه اخلاقی خودکشی می‌داند.

از آنجا که در مکتب احساس‌گرایی قاعده‌ای کلی برای خودکشی تعریف نشده، اساساً گفت‌وگوی انتقادی دربارهٔ اخلاقی بودن یا نبودن یک رفتار بی‌نتیجه است، زیرا احساس فرد ملاک اخلاقی بودن رفتارها است و این احساس الزاماً دلیل‌بردار نیست. از دیگر سو، احساس‌های افراد در حالات و زمان‌های مختلف ممکن است متفاوت باشد و این مسئله نیز گفت‌وگوی انتقادی را غیرممکن می‌سازد. اما توجه به آزادی و هدف آن باب مهمی برای به چالش کشیدن این مکاتب فراهم می‌کند. خودکشی در نهایت بستن راه آزادی است.

چه قائل به زندگی پس از مرگ باشیم چه نباشیم، پس از مرگ دیگر اختیار و حق انتخابی وجود ندارد که به تبع آن آزادی معنادار شود. پس چگونه می‌توان خودکشی را در مسیر رسیدن به آزادی بیشتر تفسیر کرد؟ به تعبیر دقیق‌تر، خودکشی، قبل از آنکه جان فرد را هدف قرار دهد، به آزادی و اختیار او حمله می‌کند. آزادی خودکشی از بین‌برندهٔ آزادی فرد و محدودکنندهٔ آزادی دیگران است. یک مثال بهتر می‌تواند محدودیتی را که خودکشی برای آزادی دیگران ایجاد می‌کند توضیح دهد: فرض کنید پدر یک خانواده که مبتلا به سرطان شده و دردی را تحمل می‌کند بخواهد خودکشی کند. فرزند ارشد او وقتی پدرش زنده است در دوراهی کمک به پدر و تلاش برای بهبود او و بی‌خیالی نسبت به او باید یک راه را انتخاب کند. اگر

پدر خودکشی نکند و فرزند راه کمک به پدر را انتخاب کند، در مسیر کمک به او تجاری کسب می‌کند و مهارت‌هایی به دست می‌آورد. بعد از دو ماه پدر او به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود و فرزند او سوگواری می‌کند.

بعد از این فرزند ازدواج می‌کند و دارای فرزندی می‌شود که او نیز، مانند پدر بزرگش، سرطان دارد. حالا تجربهٔ پرستاری از پدر می‌تواند تلاش‌های او برای سلامت فرزند را ثمربخش‌تر کند و قدرت انتخاب او را در مسائلی مثل اینکه برای رهایی فرزندش از رنج به اتانازی پناه بیاورد یا خیر تقویت می‌کند، درحالی‌که اگر پدر او همان اول خودکشی کرده بود، حتماً اولاً زمینهٔ انتخاب‌های اولیه‌اش برای نگهداری از پدر ایجاد نمی‌شد، ثانیاً قدرت انتخاب و آزادی او نسبت به فرزند سرطانی‌اش محدودتر می‌بود. بنابراین خودکشی‌گاه نه تنها آزادی فرد را می‌گشاید، بلکه به آزادی دیگران نیز دست‌درازی می‌کند.

باب دیگری که منتقدان با آن دلایل جواز خودکشی را به چالش کشیده‌اند نادیده گرفتن برداشت‌های متفاوت از رنج و مفاهیم فرهنگی و دینی آمیخته با آن است. سختی‌ها و رنج‌های زندگی لزوماً و نزد همه به معنای محدودیت آزادی نیست، بلکه صرفاً کاهش گزینه‌های پیش روی هر فرد است. تجربهٔ تاریخی نیز نشان داده استمرار شرایط رنج‌آور قابل اثبات نیست و خودکشی تنها امکان‌های پیش روی برای تغییر شرایط را از فرد سلب می‌کند.

### مخالفین:

مشهورترین مکتب اخلاقی مخالف خودکشی مکتب اخلاق وظیفه‌گرایی است که بر ایده‌های ایمانوئل کانت دربارهٔ جهان‌شمولی قواعد اخلاقی بنا شده است. کانت سعی دارد قواعدی کلی و جهان‌شمول (که از آن به عنوان قاعدهٔ طلایی یاد می‌شود) برای اخلاق تعریف کند و بر اساس آن رفتارها را بسنجد.

وی سه قانون کلی را برای سنجش اخلاقی بودن رفتار مطرح می‌کند و می‌گوید رفتاری اخلاقی است که دارای این سه تطابق باشد: «تطابق با طبیعت»، «تطابق با اصل غایت‌مندی انسان» و «تطابق با این مسئله که انسان قانون‌های عام اخلاقی را وضع می‌کند، نه صرفاً قانونی خاص برای افراد و

شرایطی خاص». از این رو خودکشی فاقد هر سه مطابقت است؛ حتی اتانازی، که خودکشی‌ای خاص محسوب می‌شود، مخالف با این سه قانون اصلی کانت است.

اما مخالفت اخلاقی با خودکشی از کانت شروع نشد و به او نیز محدود نیست. جان استوارت میل، از مدافعان مکتب فایده‌گرایی، در «رسالهٔ دربارهٔ آزادی» هر تصمیمی را که مانع آزادی انسان باشد ناموجه می‌پندارد و خودکشی و بردگی را دو مثال ناقض آزادی می‌داند. مارگارت باتین، از چهره‌های متأخر این مکتب نیز که خود از مدافعان خودکشی در شرایط خاص است، بر این باور است که ضرری که خودکشی به شخص خودکشی‌کننده و اطرافیان او وارد می‌کند گاه آن قدر زیاد است که باعث رنج طولانی و ابدی برای چند نفر می‌شود. یعنی بر فرض اینکه کسی برای رهایی از رنج جان خود را بگیرد، چون به افراد بیشتری رنج تحمیل می‌کند، مرتکب کاری غیرموجه و غیراخلاقی شده است. این ضررها صرفاً ضررهای فردی به اطرافیان نیست، بلکه ضرر به جامعه هم هست. به عنوان مثال حذف یک نیروی کاری که جامعه برای رشد آن هزینه‌های مختلفی را متحمل شده است فقط به اطرافیان او ضرر نمی‌رساند، بلکه ضرر به کل جامعه است. ▶

### منابع:

- موحی، محمد جواد، اتانازی از منظر وظیفه‌گرایی عقل‌باور کانت، فلسفه، سال ۴۳، شماره ۲، ۱۱۳-۹۵.
- تروگان، کریستوفر رولاند، اکبری، محسن؛ خودکشی و آزادی از رنج در جهان به مثابه اراده و برابر نهاد شوپنهاور، هفت آسمان، دوره ۱۷، شماره ۱۴۴-۱۳۱، ۶۷.
- هیوم، دیوید، آقایی، مهیار؛ رساله‌هایی دربارهٔ خودکشی و بی‌مرگی روح، ارغنون، شماره ۲۶ و ۲۷، ۸۷-۱۰۲.
- چایی، مایکل؛ خداپناه، بهنام؛ «خودکشی»، اطلاعات حکمت و معرفت، سال ۸، شماره ۹، ۳۵-۳۹.

### پی‌نوشت

1- Über den Selbstmord

برخی رفتارها، بنابر تمامی مکاتب اخلاقی یا لااقل بنابر اکثر مکاتب اخلاقی، اخلاقی یا غیراخلاقی دانسته می‌شود. با این فرض، آیا ممکن است به یک قاعدهٔ مشترک دربارهٔ خودکشی برسیم و حکمی اخلاقی برای آن صادر کنیم؟